

# سوختن در زمین کلمه



علی جعفری

بررسی مجموعه شعر «خشخاش‌ها»

اثر امان میرزایی



امان میرزایی خیلی زود کتابی چاپ کرد به نام «گیاه سوخته». هنوز چند سالی بیشتر نبود که شعر می‌گفت.

از همان کتاب اول مشخص بود که با شاعری خوش قریحه طرفیم. گرچه در آن کتاب شعرها هنوز پخته نشده بودند؛ اما به اندازه کافی شاعرانه بودند.

شاعر «گیاه سوخته» حالا «خشخاش‌ها» را چاپ کرده است و نشان داده است که هنوز می‌توان به شعر سپید امیدوار بود.

«گیاه سوخته» به دلیل این که اولین تجربه‌های شعری امان بود، هنوز نتوانسته است معرف تمام و کمال شاعرانگی اش باشد. زبان شعرها هنوز پختگی کافی را ندارند و عنصر خیال جایگاه خوبی در شعر پیدا نکرده است؛ اما از همین شعرها زبان صمیمی امان کم‌کم ظهور می‌کند و خیلی خوب در شعر جای می‌گیرد. چیزی که در مجموعه دوم شاعر یکی از مشخصه‌های اصلی شعر می‌شود.

### زبان

زبان شعر عنصر عجیبی است؛ یعنی عنصر متناقضی است. منتقدین می‌گویند زبان شعر هم باید سلامت خود را داشته باشد؛ یعنی باید شاعر زبان را به شکل سالمش و دور از نقص و دستکاری، در شعر به کار برد و هم باید زبان را از حالت روزنامه‌وار و مقاله‌وارش خارج کرد و به صورت تأثیرگذارتر استفاده کرد. در واقع شاعر باید از شکل سالم زبان خارج شود تا بتواند آن را در شعر استفاده کند. حالا چه باید کرد که هم زبان سلامت خود را حفظ کند و هم زبان شعری باشد؛ یعنی شکل معیار را به هم بزند و به ساخت مخصوص خود برسد، بحثی است که امان میرزایی آن را تا حدودی توانسته در شعرش بگنجانند.

شعرهای مجموعه «خشخاش‌ها»، زبان ساده و صمیمی دارد، واژگان هر کدام نماینده واقعی معنای خود هستند، ما کمتر به واژه‌ای برمی‌خوریم که یک معنی ساده و واقعی نداشته باشد یا مثلاً ابهام‌آلود باشد.

گذشته از این جملات شعر هم نزدیک به همان ساخت دستوری زبان است و این امر هم کمک می‌کند تا خواننده شعر خیلی راحت با شعر ارتباط بگیرد و مجبور نباشد بندی از شعر را چند بار تکرار کند که متوجه شود منظور شاعر چیست.

مادر، شبانه پایه‌های چرخ خیاطی است

می‌لرزد

پدر چارچوب در است

در خود بسته

یک قوری چای تلخ

مرضیه در آلبوم عکس آرام می‌خندد

من به همه چیز فکر می‌کنم

(ص ۸)

این در مورد سلامت زبان شعر، اما شاعر باید کاری کند که از زبان روزمره و روزنامه‌ای فاصله بگیرد و بین زبان شعر و زبان نثر اختلاف ایجاد کند.

یک روش، شکستن در ساخت جمله است. شاعر می‌تواند بنا به موقعیت اجزای جمله را در جایی غیر از جای اصلی قرار دهد و از این طریق هم برجستگی به شعر ببخشد و هم تأثیر سخنش را بیفزاید.



پشت درهای بسته

هیچ خبری نیست

که روی گونه‌هایت بنشیند

بپوشد پیراهن گرمت را

و بی‌تعارف

از روی دیوار به خانه بیاید

چون دزدی آشنا

(ص ۳۶)

در این بند شاعر عبارت «چون دزدی آشنا را برای تأکید در آخر جمله آورده است حال آن که جای اصلی اش بعد از عبارت «بپوشد پیراهن گرمت را» و قبل از «بی‌تعارف» باید باشد. از این نمونه‌ها در شعر امان زیاد دیده می‌شود و خوبی کار همین است که شاعر ساخت جمله را فقط جاهایی تغییر داده است که دلیل منطقی قابل لمس وجود دارد. در غیر این جمله سلامت خود را حفظ کرده است.

قبل از تکاندن شانه‌ام

شورش نبود

این روزها تسخیرم کرده‌اند

مورچه‌های سرباز

(ص ۹۶)

از دیگر کارهایی که شاعران در زبان شعر می‌کنند، حذف‌های آگاهانه است. حذف قسمتی از جمله در شعر فرصتی به مخاطب می‌دهد که اولاً خودش کشف کند که آن قسمت محذوف چیست و از این کشف لذت ببرد و دوم این که شعر را خلوت‌تر کرده و مجال بیشتری برای درک شعر

فراهم می‌کند. در شعر امان از این تکنیک به کمال بهره گرفته شده است.

بی آن‌که بخواهی

در اتاقت را باز می‌کنم

پیراهنت را

دستم را روی گونه‌هایت می‌گذارم

(ص ۲۳)

بیشتر حذف‌هایی که در شعر امان انجام می‌شود، حذف به قرینه است. همان‌طور که در نمونه بالا می‌بینید، به قرینه تکرار فعل «باز می‌کنم» حذف شده است. البته گاهی هم شاعر قسمتی را بدون هیچ قرینه‌ای حذف کرده است و با این کار دامنه بازی را در ذهن مخاطب ایجاد نموده است.

با مسمومیتی ناگهانی

از دامنه‌های «دانوب» گذشتیم

پدر بزرگ از رفیق «هیرمند»

رودخانه‌ای که کودکش را

به خارج از مرزها صادر می‌کند

(ص ۴۵)

گذشته از ساخت مخصوص جملات، شعر امان ویژگی‌های دیگری هم دارد که شعرش را خاص می‌کند. یکی از این ویژگی‌ها روایت است. در شعرهای امان عنصری که بیش‌ترین حضور را در زبان دارد، روایت است. شاید شعری از این شاعر را نیابیم که در آن چیزی روایت نشده باشد. شاعر تمام شعرهایش را با روایت پیش می‌برد، اگر تصویر شاعرانه می‌آورد، در قالب روایت است؛ اگر حتی حرف فلسفی می‌زند، آن را در روایتی می‌گنجاند.

**چیزی که روایت را در شعر امان متمایز می‌کند و به آن**

**تشخص می‌دهد، وجود خرده‌روایت‌ها در روایت اصلی**

**است، شاعر شعر را با یک روایت اصلی شروع می‌کند؛**

**اما خود را ملزم به رعایت کامل آن نمی‌داند و گاه و ناگاه**

**بیگانه خرده روایتی در آن می‌گنجاند که خارج از روایت**

**اصلی است، این روش باعث می‌شود در روایت تنوعی**

**ایجاد شود و مخاطب از دنبال کردن داستان وار شعر**

**خسته نشود.**

جنگ

اندوهی که پاره کرده دلش را

و خونش را پاشیده به در و دیوار

و برق چشمانش را گرفته

زخم گذاشته بر لبش

و ماهیانش آواره کرده است

از مرز می‌گذرد

و در

خود

فرو  
می‌ریزد  
هیرمند می‌داند  
مهاجرت، کودکش را گنج کرده است  
(ص ۴۶)

چیزی که روایت را در شعر امان متمایز می‌کند و به آن تشخص می‌دهد، وجود خرده‌روایت‌ها در روایت اصلی است، شاعر شعر را با یک روایت اصلی شروع می‌کند؛ اما خود را ملزم به رعایت کامل آن نمی‌داند و گاه و بیگاه خرده روایتی در آن می‌گنجاند که خارج از روایت اصلی است، این روش باعث می‌شود در روایت تنوعی ایجاد شود و مخاطب از دنبال کردن داستان وار شعر خسته نشود.

گوش کن

صدای شرشر آب

بر خوردش با موزائیک

به آب که دست می‌زند پدرم

صدای اذان می‌دهد

گوش کن

شب هنگام صدای کسی می‌آید از کوچه

سیگار بر لب

ماشین‌ها خسته از کار برمی‌گردند

با اندوه هزار مسافر

خستگی در میدان

در بازوی مرد مهاجر

در صدای کودکان

و هر روز در کانال پنج دیده می‌شود

(ص ۵۱ و ۵۲)

**گستره واژگان**

در شعرهای امان میرزایی، جغرافیای واژه‌ها وسیع است. واژه‌ها تنوعی قابل لمس دارند. از بین آن‌ها نام‌ها و مکان‌ها تنوع بیشتری دارند. نام‌هایی چون امان، راضیه و مرضیه، الیاس، فاطمه، ایلیا، وحید و... به عنوان نزدیکان شاعر، خیلی راحت در شعر وارد می‌شود و شاعر از آن‌ها می‌گوید. وجود این نام‌ها به صمیمیت شعر می‌افزاید و خواننده احساس آشنایی با شاعر و شعرش می‌کند. در کنار این اسامی، نام‌هایی چون سحر خاتون، تولستوی، نیچه و مانند آن، گستره نام‌ها را بیشتر می‌کند. شاعر در آوردن مکان‌ها هم دستی باز دارد. تقلیس، قاهره، شوروی، مشهد، گلشهر، مزار، میدان عدالت، میدان آزادی و... خیلی راحت کنار هم‌دیگر می‌آیند و به شعر وسعت می‌دهند.

گذشته از نام‌ها، بیشترین بسامد واژه‌ها مربوط به فضای جنگ، طبیعت، فضای شهری و یک‌سری واژه‌های انتزاعی است. نگاه شاعر به پیرامونش بسیار دقیق است. در خیلی از شعرها می‌توان دید که شاعر خیلی راحت از واژه‌هایی که به طور روزمره با آن‌ها سر و کار دارد، شعر ساخته است.

رختخواب بیمارم  
پاهایش را دراز کرده  
بالش را روی سرش گذاشته  
و دستش به کلید برق نمی‌رسد  
...

تماشای ماهی‌ها در آکواریوم  
نگرانی اجاره این ماه  
تازه این روزها فهمیده‌ام  
تلویزیون‌ها حساس‌اند  
می‌خواهند توجه کنی  
با او بخندی  
اشک بریزی  
و در کنارش بخوابی تا صبح  
پنجره از پرده خوشش نمی‌آید  
دوست دارد دیده شود  
فرش‌هایی خیال‌اند  
کثیف می‌شوند  
می‌سوزند  
آن‌ها بیشتر ول‌خرج‌اند  
(ص ۱۱۴)

### تخیل

تخیل یکی از عناصر اصلی شعر است. عنصری که در شعر امروز، مخصوصاً شعر سپید، غریب‌تر افتاده است و شاید یکی از دلایلی که کمتر از شعر سپید استقبال می‌شود، بعد از موسیقی شعر، همین کم‌رنگ بودن تخیل در شعرها باشد.

از این منظر شعرهای امان میرزایی بسیار خوب از این عنصر در شعر بهره‌مندند. کافی است مثالی بیاورم و ببینید شعرها چطور خیال‌انگیزند.

بگذارید درد بیاید  
و در خانه بماند  
بگذارید آنتن همسایه  
موهایش را شانه بزند  
دودکش‌ها عاشق شوند  
و در دلشان اجاق بسوزد  
بگذارید پدر و مادرم  
که بیدهای سر به زیرند  
همسایه‌ها، آن سروهای سر به هوا  
حواس را پرت کنند  
و این گزارش ناقص بماند  
(ص ۶۸ و ۶۹)

تشبیه، حضور بسیار پررنگی در شعرها دارد. گاهی تشبیه‌ها آن قدر پشت سر هم و بدون فاصله می‌آیند که ممکن است درک آنی را از مخاطب بگیرد و نیاز باشد برای درک تصویر، قدری تأمل کرد. در کل تصویرپردازی در شعرها بسیار زیاد است. حالا گاهی این تصاویر همراه با تخیل هستند، گاهی نیستند. وجود تصویر در شعر، به سادگی آن‌ها کمک کرده است.

### بومی‌گرایی

این قسمت را گذاشته‌ام تا بگویم، امان میرزایی دغدغه این را دارد که به زادگاهش و به ریشه‌اش نگاه کند و به آن فکر کند. از وطنش بگوید. از جنگ در وطن بگوید؛ اما کاملاً مشهود است که شاعر از دور به این صحنه‌ها می‌نگرد، حتی در شعرهایی که به طور مستقیم به عنوان راوی از صحنه جنگ روایت می‌کند، خواننده متوجه می‌شود که شاعر در ساحل امن است که این صرفاً روایتی شاعرانه است. شاید دلیلش ایجاد تصویرهای کلی از یک جغرافیا است. البته از شاعری که تمام عمرش را در مهاجرت گذرانده است و هیچ‌وقت از نزدیک کشورش را لمس نکرده است، نمی‌توان خرده گرفت. در میان شعرها، غیر از نام‌هایی از مکان‌های بومی و یکی دو مورد اشاره به مراسم بومی، تقریباً چیز دیگری به عنوان بومی‌گرایی در شعر نداریم.

اما اگر منظورمان از بومی‌گرایی، محیط زندگی خود شاعر باشد، به نظرم شاعر به اندازه کافی به آن پرداخته و خوب هم از عهده‌اش برآمده است.

غم ندیدنت آزارم می‌دهد  
غم ندیدن و انت باری  
که دختران بالغ «گلشهر» را  
از مزارع نعنا بر می‌گرداند  
با بوی ریحان  
(ص ۲۳)

